

سالارالدوله و نهاوند

دکتر علی اکبر افراسیاب پور^۱

ماجرای جنگ نهاوند و شورش سالارالدوله (۱۳۷۸-۱۲۹۸ هـ. ق.) [۱۳۳۷-۱۲۵۹ شمسی] پسر سوم مظفرالدین شاه، در سال ۱۳۲۵ هـ. ق. [۱۲۸۶ شمسی]؛ موضوع مقاله‌ی «گزارشی از انقلاب مشروطیت و نهاوند» بود که در کتاب «تماشای جان»^۲ تقدیم شد.

۱- مقاله‌ی نگارنده با نام «نهاوند به روایت همدان‌نامه» که در فرهنگان ۱۱ چاپ شده است، با دو سؤال از سوی یکی از همشهریان گرامی مواجه گردیده، یکی این که چرا گفته‌اید «نهاوند با دوستان هزار نفر جمعیت از محروم‌ترین شهرهای (استان) به شمار می‌آید.» (ص ۷۵)؟ که در پاسخ، ضمن قدردانی از غیرت و تعصبی که ایشان نسبت به نهاوند دارند، عرض می‌کنم همه‌ی ما آرزو داریم که نهاوند را پیشرفته‌ترین شهر معرفی کنیم. اما متأسفانه نمی‌توان واقعیت‌ها را انکار نمود. نهاوند در قرن دوم هجری مالیاتی سه برابر همدان داشته و به شهادت اسناد از قم و کاشان و طبرستان و همدان بزرگ‌تر بوده است. (تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، ص ۲۷۲). در قرن چهارم هجری دو مسجد جامع بزرگ داشته (سفرنامه‌ی ابن حوقل تألیف ۳۵۰ هجری قمری، ص ۱۱۱) و تا یک صد و پنجاه سال پیش دولت آباد (ملایر) یکی از روستاهای تابع نهاوند بوده و ده‌ها نمونه‌ی دیگر که اثبات می‌نماید، نهاوند در قدیم موقعیت ممتازی داشته اما با تأسف باید بگویم این شهر در چند دهه‌ی اخیر توسعه‌ی مطلوب نیافته است.

به نظر می‌رسد به جای انکار، بهتر است با واقع‌بینی به نقاط ضعف و محرومیت‌های نهاوند بپردازیم و در رفع آن‌ها تلاش کنیم. به این ترتیب بی‌شک نهاوند خیلی زودتر به پیشرفت می‌رسد. دیگر این که ملکه‌های لائودیسه در این مقاله یک نفر به شمار آمده است؟ (فرهنگان ۱۱، ص ۷۸) این اشکال به کتاب «همدان‌نامه» وارد است و نقد و بررسی آن کتاب نیاز به مقاله‌ای جداگانه دارد که ما در مقاله‌ی خود تنها به سراغ نهاوند رفته بودیم.

نگارنده در کتاب «جغرافیای تاریخی نهاوند» (ص ۱۴۵) به طور مفصل ملکه‌های لائودیسه را معرفی نموده است، از جمله: سلوکوس اول (۳۱۲-۲۸۱ قمری میلادی) مادری با نام لائودیسه داشته، آنتیوخوس دوم (۲۶۱-۲۴۶ قمری میلادی) همسری با همین نام داشته، چنان که سلوکوس دوم (۲۴۶-۲۲۶ قمری میلادی) همسری با نام لائودیسه داشته که همین خانم در نهاوند معبدی داشته و سنگ نبشته‌ی نهاوند به او اشاره دارد. آنتیوخوس چهارم (۱۷۵-۱۶۴ قمری میلادی) نیز دختری با نام لائودیسه داشته که با مهرداد پنجم (۱۶۹-۱۲۷ قمری میلادی) ازدواج کرده است. چندین لائودیسه‌ی دیگر نیز شناخته شده که ذکر آن‌ها در این مختصر نمی‌گنجد.

۲- تماشای جان، از انتشارات عابد، سال ۱۳۸۰، ص ۲۶۸ به بعد

سالارالدوله که برادر محمد علی شاه بود، خود را لایق پادشاهی بر ایران زمین می‌دانست. وی در دوران سلطنت محمد علی شاه (۱۳۲۷ - ۱۳۲۴ ه.ق) در کار گردآوری لشکر و حمله به تهران بود. در این سال‌ها بین مجلس و شاه نیز اختلاف شدید بود و شاه با کمک لیاخوف روسی مجلس را به توپ بست و در این آشفته‌گی موقعیت مناسبی برای سالارالدوله فراهم شد تا کوششی ناکام برای کسب سلطنت کند.

سالارالدوله از هفده سالگی (سال ۱۳۱۵ هجری قمری) به غرب ایران آمد و پیشکار حسام‌الملک همدانی حاکم کرمانشاه شد و به تدریج در غرب کشور صاحب نفوذ گردید. در سال ۱۳۱۸ ه.ق حکومت لرستان و خوزستان و بختیاری را تا بروجرد و نهاوند به دست آورد.

به این ترتیب تا سال ۱۳۲۹ ه.ق [۱۲۹۰ شمسی] تاریخ نهاوند و سرنوشت لرستان با نام سالارالدوله پیوند نزدیک یافته است. او دوبار برای کسب سلطنت شورش کرد. یک بار در سال ۱۳۲۵ ه.ق که در جنگ نهاوند شکست خورد. در این جنگ سه روزه که سالارالدوله قله‌ی کوه گاماسیاب را گرفته بود و زیرکوه اردوی جنگی زده بود با این که یازده گلوله توپ به طرف شهر نهاوند شلیک کرد، اما نه آسیبی به نهاوند رسید و نه او کاری از پیش برد و نیروهای دولتی او را شکست دادند.

دومین بار در سال ۱۳۲۹ ه.ق با فرار محمد علی شاه می‌خواست از راه همدان به تهران حمله کند که در نزدیکی تهران شکست خورد و به عراق گریخت. او مدتی در کشور سوئیس زندگی کرد و حتی برای سومین بار در سال ۱۳۴۳ قمری [۱۳۰۳ شمسی] در ماجرای رضاشاه و شیخ خزعل از اروپا به اهواز آمد تا شاید به سلطنت برسد، اما با شکست شیخ خزعل باز به اروپا برگشت و در سال ۱۳۷۹ قمری [۱۳۳۸ شمسی] پس از هشتاد سال زندگی، در کشور مصر در گذشت.

جنگ نهاوند (۱۳۲۵ هـ. ق)

سالارالدوله در دوران سلطنت پدرش مظفرالدین شاه نیز خیال پادشاهی در سرداشت و بیش از همه بر عشایر لرستان تکیه داشت و می‌خواست به یاری خوانین لرستان به سلطنت برسد. در لرستان با دختر والی پشتکوه ازدواج کرد و پس از آن با دختر نظرعلی خان امرایی یکی از بزرگ‌ترین سرداران لرستان ازدواج نمود.

هر کدام از این دو مورد داستانی طولانی دارند. از جمله شنیدنی است که دختر نظرعلی خان با نام «آغازیبا» در نکاح پسر مهرعلی خان سگوند بود و با وساطت فاضل خان سگوند، هنگامی که دختر به خانه‌ی پدرش آمده بود، او را نگه داشتند و بالاخره به عقد سالارالدوله در آمد.

چنین پیوندهایی باعث شد که سالارالدوله به سواران لرستان دست پیدا کند و از پدر زنان خود نهایت استفاده را بنماید. والی پشتکوه سی هزار نفر سوار جنگ‌جو داشت. پس از مرگ مظفرالدین شاه زمینه‌ی بهره‌گیری از این نیروها برای حمله به تهران فراهم شد. به هر حال، خوانین نیروهای خود را آماده کردند و به اردوی سالارالدوله در شهر خرم آباد پیوستند.

این نیروها با تفنگچی‌های دولتی که در اختیار سالارالدوله بود با فاضل خان ایلخانی و حسن خان ایل بیگی از سران سگوند رحیم خانی از شهر خرم آباد به الشتر آمدند. در آنجا لشکر نظرعلی خان امیر اشرف که از طرهان و چگنی و دلفان جمع شده بود به این اردو پیوست و همه‌ی خوانین لرستان گردآمدند و می‌خواستند به پایتخت حمله کنند و سالارالدوله را پادشاه نمایند.

اردو در جمادی الثانی ۱۳۲۵ هـ. ق از الشتر و راه خاوه و کدوک گرگر به طرف نهاوند حرکت کرد. در محل کرک و تازناب خیمه زدند و اتراق نمودند. در تاریخ لرستان می‌خوانیم:

« در این جا سالارالدوله، ابراهیم خان ظفرالسلطان نهاوندی [ظفرالسلطان بزرگ] را که فرمانده فوج نهاوند هم بود، احضار و کتباً به او فرمان داد که فوج نهاوند را در اختیار او بگذارند و طبق عادت به او قول داد که بعد از نیل به مقام سلطنت یکی از عالی‌ترین مشاغل دولتی را به ایشان واگذار سازد.

ابراهیم خان ظفرالسلطان علاوه بر دارا بودن مقام رسمی ریاست و فرماندهی فوج نهاوند، مالک و فتودال نهاوند هم بود و اگر با سالارالدوله از در موافقت وارد می‌شد، نه تنها فوج نهاوند یکی از عوامل مؤثر فتح و پیروزی شاهزاده می‌شد، بلکه رعایای شخص ظفرالسلطان هم می‌توانست از هر حیث اسباب تقویت قشون وی باشد. شاهزاده هم که از نفوذ محلی ظفرالسلطان آگاه بود، در نامه‌ای که به او نوشت، از او خواست که غیر از فوج نهاوند با نیروی چریکی خودش هم او را یاری دهد.^۱

ظفرالسلطان به عنوان شخصی دولتی که صاحب منصب و حقوق بگیر حکومت مرکزی بود، نمی‌توانست به آسانی در مقابل پادشاه کشور بایستد و با دولت بجنگد. در عین حال پذیرش درخواست سالارالدوله به معنای طغیان او در مقابل محمدعلی شاه بود. از این رو ظفرالسلطان پاسخی به نامه‌ی سالارالدوله نداد و از نهاوند به اردوی او نرفت. در عوض به تهران گزارش داد و منتظر دستور مرکز شد. از طرفی، محمدعلی شاه از حفظ تهران هم عاجز بود و نیروهای قزاق به زحمت می‌توانستند در مقابل مجلس و نیروهای مخالف مقاومت کنند.

محمدعلی شاه تلگراف‌هایی فرستاد و ابراهیم خان ظفرالسلطان را مأمور مقابله با سالارالدوله نمود و از امیر افخم همدانی، علیرضا خان گروسی و داودخان کلهر یا

۱- تاریخ لرستان روزگار قاجار، محمد رضا والیزاده معجزی، انتشارات حروفیه، ۱۳۸۰ ش، ص ۳۸۱

امیراعظم در خواست نمود که با نیروهای خود به ظفرالسلطان و فوج نهاوند پیوندند و با هم در مقابل سالارالدوله بایستند و اجازه ندهند که به تهران بیاید.

این اقدام ظفرالسلطان و پاسخ ندادن به تقاضای سالارالدوله، در حقیقت اعلان جنگ بود و سالارالدوله را وادار نمود که به نهاوند و روستاهای اطراف حمله کند و اموال مردم را غارت نماید. در نتیجه شهر نهاوند تا همدان به شدت ناامن گردید و نیروهای سالارالدوله دستور داشتند خانه‌ها را ویران کنند و به چپاول و تجاوز پردازند.

اردوی عشایر بی انضباط سالارالدوله، که عاشق غارت و چپاول بودند، به روستائیان فقیر حمله کردند که منجر به شکایت‌هایی شد که در روزنامه‌های آن عصر انعکاس یافت و نمایندگان مجلس نیز شکایاتی از آزار به مردم نهاوند مطرح کردند.

نویسنده‌ی تاریخ لرستان می‌گوید: «الحق لرستانیان رفتاری با مردم کشاورز و زحمت کش کردند که روی راهزنان عرب و ترکمان را سفید ساختند. آن مال حرام چون به فرمان «شاه آینده» ریوده شده، دیگر حلال شده و سروصدای همین کارهای سالارالدوله بود که در تهران بیچید و مردم را به لعن و نفرین به او واداشت تا آن‌جا که مستر شوشتر آمریکایی رئیس خزانه‌داری ایران در تاریخ اختناق ایران، سالارالدوله را مردی دیوانه خوانده بود و نوشت: در ماه ژوئن ۱۹۰۷م (۱۳۲۵هـ. ق) [۱۲۸۶ هـ. ش] آن ایرانی دیوانه یعنی سالارالدوله برادر شاه در ولایت همدان یاغی [شد] و قصد خود را برای تحصیل تاج و تخت تهران اعلام نمود. بعد از سه روز جنگ با افواج شاه، در همان ماه در نزدیکی نهاوند، شکست خورده و دستگیر شد.»^۱

از طرفی بین فرماندهان اردوی سالارالدوله اختلاف بسود و هرطایفه برای رقابت با دیگران دست به غارت می‌رفت و نظم و ترتیبی در کار نبود. به هر حال هنگامیکه

اردوی دولتی به فرماندهی ابراهیم خان ظفرالسلطان و امیر مفخم همدانی و امیر اعظم و علی رضاخان گروسی به سالارالدوله حمله کردند، سه روز جنگ ادامه یافت، دو یست نفر کشته شد و اردوی سالارالدوله متلاشی گردید. اموال غارتی را عشایر بردند و فرار کردند و سالارالدوله را تنها گذاشتند که به ناچار تا کرمانشاه گریخت و [به] کنسولگری انگلیس پناهنده شد.

از طرفی محمدعلی شاه به میرزا علی خان ظهیرالدوله دستور داد سالارالدوله و سیف الدوله (حاکم کرمانشاه) را به تهران بفرستد. او نیز آن دو را با کالسکه‌ی شخصی و ده نفر سرباز مسلح با احترام به تهران فرستاد. سالارالدوله یک ماه در پارک اتابک تهران بود و بعد از آن به اروپا رفت. از این تاریخ حکومت کرمانشاه تابع حکومت همدان شد و نهاوند نیز امنیت و آرامش نسبی یافت.

سالارالدوله در این سه باری که برای رسیدن به تاج و تخت طغیان کرد، همواره به ننگین ترین اعمال دست یازید. در سال ۱۳۳۰ ه. ق. می خواست غرب کشور را استقلال بخشد و از خاک ایران جدا سازد. نامه‌ها و کاغذهایی چاپ و منتشر کرد که روی آن‌ها نوشته بود: «سالارالدوله شاهنشاه ممالک محروسه‌ی کرمانشاه، لرستان، خوزستان و کردستان»، به این ترتیب یکی از فصل‌های تاریخ نهاوند با ویرانگری‌های سالارالدوله رقم زده شد.

ادوارد براون می‌نویسد: «ما یک جنگ داخلی مینیاتور هم داشتیم که طی آن سالارالدوله، برادر شاه نقشی برجسته ایفا نمود. وی در معیت چند صدتن لرد در اطراف همدان پرسه زده و تهدید حرکت به تهران و خلع برادرش را مطرح کرد. سرانجام، مجبور شدند او را جدی گرفته و قشونی رابه مصافش فرستادند.

دو نیرو در نهاوند، [در] مکانی تاریخی مصادف شدند. قهرمانان آن جنگ نهاوند بزرگ، که طی آن ایرانیان آخرین مقاومت خود در قبال اعراب را بروز داده و شرافتمندانه هلاک شدند، باید چه قدر در گورهای نامقدس خود خندیده باشند. سالارالدوله و قوای سلطنت سه روز به جنگی خونین مشغول بودند و حدود ۲۰۰ تن تلفات گزارش شد. پس از آن، سالارالدوله عقب نشست، و جنگ تمام شد.^۱

گفته‌های ادوارد براون عجیب است. چرا گورهای نامقدس؟ و چرا باید در گور بخندند؟ از یک نویسنده‌ی بزرگ انتظار نمی‌رود که چنین عبارات و کنایه‌های زشتی را به قلم آورد و با تاریخ یک ملت شوخی نماید!

گورهای مردم نهاوند و همه‌ی ایرانیان همواره مقدس بوده‌است. چه روزگاری که از میهن خود دفاع کرده‌اند و چه دورانی که اسلام را چون حقیقتی برتر پذیرفته‌اند و برای آن جانفشانی کرده‌اند. اگر در پایان عصر قاجار، به کشور رو به ضعف رفته و شاهزاده‌ای چون سالارالدوله مدعی سلطنت مواجه شده و اموال مردم فقیر روستاها به غارت رفته و در جنگ صدها نفر کشته شده‌اند، چه جای تحقیر و تمسخر گذشتگان این منطقه است؟ محمود طلوعی می‌نویسد: «ابوالفتح میرزا سالارالدوله سومین فرزند ذکور مظفردین شاه از بطن خانم نورالدوله در ۱۲۶۰ شمسی در تبریز تولد یافت. پس از رسیدن به سن رشد و تمیز، تحصیلات خود را تحت نظر معلمین مخصوص آغاز کرد. پس از مدت کوتاهی در تمام دروس پیشرفت زیادی نمود و زبان فرانسه را به حد اکمل فرا گرفت.

وقتی مظفردین شاه به سلطنت رسید، ایالت کرمانشاه و سرحداری عراق را به او سپرد. این شاهزاده‌ی چهارده ساله از همان نخستین روز حکومت خود دست به چپاول و

۱- انقلاب مشروطیت ایران ادوارد براون، ترجمه‌ی مهدی قزوینی، ص ۱۴۷

غارث اموال مردم زد. به طوری که در همان ماه های نخستین سرو صدای مردم بلند شد و سیل شکایات به تهران سرازیر گردید.

شاه تلگراف سختی به او زد و پیشکارش را تغییر داد. ولی شاهزاده‌ی خودخواه در رفتار خود تغییری نداد. چند ازدواج مصلحتی در کرمانشاه و لرستان انجام داد. وقتی مظفرالدین شاه در گذشت او مدعی سلطنت ایران شد و در کرمانشاه و لرستان تاج گذاری کرد و سکه به نام خود ضرب نمود.

در تیرماه ۱۲۹۰ ش به دفاع از محمدعلی شاه با دوهزارسوار و پیاده وارد کرمانشاه شد و به مجلس اهانت کرد ... در فروردین ماه ۱۲۹۱ ش بار دیگر وارد کرمانشاه و کردستان شد و (این بار برای مقابله با محمد علی شاه) قوای دولتی مأمور سرکوبی او شد. سرانجام شکست خورده با دخالت دولت روسیه از ایران خارج گردید و قرار شد مستمری برای او تعیین نمایند.^۱

در این مقاله به بررسی اسناد و تلگراف هایی پرداخته‌ایم که در ماجرای جنگ نهاوند فرستاد شده و در حقیقت برگی از تاریخ نهاوند را در برمی گیرد. جزئیات دیگر زندگانی سالارالدوله نیاز به نقد و تهیه‌ی مقالات جداگانه‌ای دارد که در این بحث نمی‌گنجد.

اسناد و مدارک نهاوند^۲

یکی از سندهای مهمی که درباره‌ی جنگ نهاوند در دست داریم، گزارشی است که مأمور مخفی انگلیسی است که در تاریخ ۱۲ ربیع‌الثانی سال ۱۳۲۵ قمری به سفارت

۱- هفت پادشاه، محمود طلوعی، نشر علم، تهران، ۱۳۷۷، ش، ج ۲، ص ۱۲۱۹

۲- این بخش پایانی مقاله از کتاب «تماشای جان» ص ۲۷۷ نقل می‌شود.

انگلیس فرستاده است.^۱ این سندها را علی مشیری در مجله‌ی خواندنی‌ها نیز چاپ کرد. در مجموع ۲۷ فقره سند شامل تلگراف‌های دولتی در بین ماجرای جنگ رد و بدل شده و نامه‌هایی که سالارالدوله به سران عشایر نوشته است که همگی اهمیت تاریخی دارند. اما از همه روشن‌تر نامه‌ی مأمور انگلیسی به سفارت است که از همدان ارسال شده:

«محرمانه - (به تاریخ ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ قمری) - معروض حضور بندگانی عالی می‌دارد، واقعات و اخبارات جدید، از قراری است که به عرض می‌رساند، از قراری که اخبار رسیده، سالارالدوله با دولت ایران، یاغی و با نظر آقا لارستانی متفق گشته‌اند از پانزده هزار الی بیست هزار و کسری عسکر سوار، جمع‌آوری نموده و از سرحدات هم به تقویت سوار و عسکر هر جا توپ بوده، همراه آورده، در نزدیکی نهاوند وارد و جمع شده، یکی از مال سالارالدوله و یکی از مال آقا نظر آقا قریب یک فرسخ فاصله هر دو اردو، جدا چادر زده‌اند و یک چادر هم در وسط دو اردو زده‌اند. بعد از نهار سالارالدوله و نظر آقا در چادر وسطی می‌روند و با یکدیگر قرار و مدار کار خود را صحبت می‌دارند. روز نهم شرح حال، شاطری با مکتوب از جانب سالارالدوله به جانب امیرافخم زین‌العابدین خان رسید.

مضمون این که سی هزار تومان پول برای خرج خود و عسکر خواسته، در جواب آقای امیر متعذر گردید. مجدداً اخبار ثانی از جانب سالارالدوله رسید که روز دوازدهم شهر حال، به نهاوند خواهم آمد. در روز پانزدهم هم به همدان چون بد وقتی است و محصولات زیرپا می‌شوند و رعیت بی‌چاره و بی‌نان می‌مانند و خانه خراب و متضرر می‌شوند، اهالی مخصوصاً همدانی‌ها از این خبر مضطرب و مشوش شده‌اند، و جواب

۱- قائم مقامی، جهانگیر، یکصد و پنجاه سند تاریخی از جلابریان تا پهلوی، ص ۲۹۰ (نامه‌ی شماره‌ی

ثانی هم به امیر از سالارالدوله رسیده بود که روز پانزدهم به همدان خواهیم آمد و یا بیست هزار تومان بده تا نیایم .

امیر به او نوشت بیست و پنج هزار تومان می‌دهم به همدان نیاید و با این حالت جواب صریح تاکنون از سالارالدوله نرسیده و در روز نهم که مکتوب سالارالدوله با شاطر به امیر رسید و سؤال و جواب خیرخواهانه و نصیحت آمیز امیر به او در جواب نوشته شد. شب همان روز امیر مفخم در تلگرافخانه حاضر و شرح واقعه را تلگرافاً به طهران خبر می‌دهد. جواب از طهران رسیده و توابع همدان برای رفع این کار جمع‌آوری شدند و خود امیر هم رفت به لعلچین [الاجین] محال همدان و مشغول جمع‌آوری سوار و اسب است و الیوم (۱۲) از سواره‌های خداینده لو محال همدان جمعی به همدان آمده‌اند و چون حکمران همدان آقای ظهیرالدوله این اغتشاش را ملاحظه نمود، برای این که خرابی به شهر همدان نرسد و شاید در صدد اصلاح عمل برآید، روانه‌ی نهاوند شد، که نزد سالارالدوله بروند تا خداوند چه مقدر نموده باشد، و شاید اصلاح پذیر گردد و به جهت این عمل و این اغتشاش چند روز است، اشخاصی که گندم از توابع همدان به شهر حمل می‌نمودند، موقوف و نانی که بسیار وفور داشت کم‌شده و همه‌ی اهل شهر مضطرب و پریشان احوال هستند. »

سند دیگر تلگراف میرزا ابوالقاسم خان نوری حکمران ثلاث (ملایر و نهاوند و تویسرکان) به اتابک اعظم است به این شرح :

«حضور مبارک بندگان حضرت مستطاب اجل اشرف ارفع افخم اتابک اعظم روحی فداه از روزی که به اقبال بی‌زوال اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه ارواح العالمین فداه، طرف مغلوب و فراری شده، ده روز می‌گذرد. هر قدر به ایلخانی کلهر اصرار شد تعاقب کند، اقدام نکرد. دو روز است اقدام به اصلاح [کرد] و توسط نظر علی خان قرآن مهر

کردن دارد که اولیاء دولت ابد مدت از حرکات او صرف نظر نمایند، بلکه مورد مراجع ملوکانه هم شود.

تصدقت شوم چاکر خصوصیت و خصومت با احدی ندارد خاصه لرستانی، ولی در خانه زادی دولت آنچه را بفهمد عرض نکند نمک بحرانی و خیانت کرده. به تحریک این نظر علی خان چند طائفه‌ی خدمت گزار لرستانی به امر حضرت والا غارت شدند، از جمله مهر علی خان رئیس طائفه‌ی سکوند را کشتند. طائفه‌اش را هم غارت کردند. طائفه نظر علی خان مومیوند را غارت کردند. خودش فرار کرد، در نهایند مشغول جان‌نثاری شد و اگر فرار نکرده بود او را می‌کشتند.

از دهات ظفرالسلطان بیچاره از پنجاه روز قبل تا به حال صد هزار تومان بیش تر غارت بردند. از بروجرد و ولایات ثلاث دو کرور زیاد غارت و ضرر رسانیده‌اند و می‌رسانند. از حضرت والا سالارالدوله به قلمداد نوکرهای خودشان که در نهایند هستند متجاوز از دو میلیون لیره پول، اسب، مادیان، تفنگ، و فشنگ شخصی و قورخانه‌ی دولتی که در بروجرد و خرم‌آباد بود، بردند. ساعتی در نمک به حرامی غفلت نکرده حالا که بحمدالله استعداد دولتی همه قسم فراهم شده حکومت بروجرد هم با استعداد و اقتدار آمده موقع دفع این خائن است.

صریحاً عرض می‌کند با این دولت و استعدادی که از این طرق حاصل کرد اگر تنبیه نشود و به سزای خود نرسد، هروقت بخواهد حرکتی بکند، قادر خواهد بود. خاصه وقتی که این استعدادهای دولتی مرخص شوند و کسی در مقابل نباشد. حضرت اجل ظهیرالدوله هم دیروز به سمت کرمانشاهان رفتند. اردوی کلهر هم در محل خود اقامت دارد و به سمت لرستان رفتند، در عرض این مطلب خجالت دارد ولی ناله‌ی هزار زن و مرد بیچاره [را] ناچار است به عرض برساند، جان‌نثار ابوالقاسم.^۱

منابع و مأخذ

- ۱- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملک زاده انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۳ شمسی.
- ۲- تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۹ شمسی
- ۳- مقدمات مشروطیت، هاشم محیط مافی، به کوشش تفرشی - جان فدا، انتشارات فردوسی، تهران، ۱۳۶۳ شمسی.
- ۴- خاطرات نخستین سپهبد ایران، احمد امیر احمدی، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، مؤسسه‌ی پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳ شمسی.
- ۵- تاریخ لرستان روزگار قاجار از تأسیس تا کودتا ۱۲۹۹، محمدرضا والیزاده معجزی، به کوشش حسین و محمد والیزاده معجزی، انتشارات حروفیه، تهران، ۱۳۸۰ شمسی.
- ۶- یکصد و پنجاه سند تاریخی از جلایریان تا پهلوی، جهانگیر قائم مقامی، (نامه‌ها).
- ۷- مجله‌ی بررسی‌های تاریخی در شماره‌های مختلف.
- ۸- انقلاب مشروطیت ایران، ادوارد براون، ترجمه‌ی مهری قزوینی، انتشارات کویر، ۱۳۷۶ شمسی.
- ۹- هفت پادشاه، محمود طلوعی، نشر علم، تهران، ۱۳۷۸ شمسی (دوره‌ی ۲ جلدی).
- ۱۰- جغرافیای تاریخی نهاوند، علی‌اکبر افراسیاب‌پور، انتشارات زهیر، قم، ۱۳۸۰ شمسی.
- ۱۱- تاریخ بروجرد (جغرافیا - حکام - رویدادها)، غلامرضا مولانا بروجردی، نشر صدر، ۱۳۵۵ شمسی.
- ۱۲- مجله‌ی خواندنیها (در شماره‌ی متعدد)
- ۱۳- تماشای جان، دکتر علی‌اکبر افراسیاب‌پور، از انتشارات عابد، سال ۱۳۸۰